

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۵۵ و ۵۶ - بخش سوم - الف: «ثم بعثناکم من بعد موتکم» -
مصادف با: ۵ ذی القعدة ۱۴۴۵
مطلب اول: تقاضای حضرت موسی پس از صاعقه - مطلب دوم: معنای بعث و موت - ب: «لعلکم تشکرون»
جلسه: ۴۰

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

بخش سوم

الف: «ثم بعثناکم من بعد موتکم»

بخش سوم از آیاتی که تلاوت شد، «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» است. می فرماید: بعد از آنکه صاعقه شما را دربرگرفت و هلاک شدید، خداوند تبارک و تعالی شما را دوباره زنده کرد، که چه بسا شکرگزار باشید.

مطلب اول: تقاضای حضرت موسی (ع) پس از صاعقه

اساس این ماجرا و احیا و زنده کردن هلاک شدگان در اثر صاعقه، به دنبال دعای حضرت موسی پس از این اتفاق بود. وقتی حضرت موسی مشاهده کرد برگزیدگان قوم بنی اسرائیل که حدود هفتاد نفر بودند و همراه او به کوه طور رفته بودند، همه مردند و هلاک شدند، از این اتفاق و این حادثه و مرگ این گروه غمگین شد و این هم به جهت از دست دادن کسانی بود که با او همراه شده بودند و هم به دلیل اینکه نگران بود مرگ اینها که از برگزیدگان بنی اسرائیل بودند، عواقبی را به دنبال خواهد داشت. بالاخره هفتاد نفر همراه موسی به میقات رفته بودند؛ حالا حضرت موسی باید بدون آنها باز می گشت و طبیعتاً این یک عواقب و مشکلاتی می توانست به دنبال داشته باشد. لذا این اندوه و نگرانی موجب شد از خداوند تبارک و تعالی درخواست کند تا آنها برگردند؛ لذا بر طبق آیه ۱۵۵ سوره اعراف به خداوند عرض کرد: «قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ ... فَأَعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ». خدایا اگر تو می خواستی قبلاً و پیش از این نیز می توانستی هم آنها و هم مرا هلاک کنی، وی سپس از خداوند طلب مغفرت و رحم و شفقت نموده و عرض می کند: تو ولی ما هستی، پس ما را مورد غفران خودت قرار بده و به ما رحم کن، که تو بهترین آمرزندگان. این باعث شد خداوند تبارک و تعالی دعای حضرت موسی (ع) را استجابت و آنها را زنده کند. برای همین است که می فرماید «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»، این درخواست حضرت موسی در این آیه ذکر نشده؛ اما پس از درخواست حضرت موسی بود که خداوند فرمود «بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

مطلب دوم: معنای بعث و موت

اینکه می فرماید «بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»، همانطور که قبل از این ذکر کردیم، درباره معنای صاعقه و اخذ صاعقه و اینکه

این اخذ صاعقه منجر به بیهوشی یا مرگ تقاضاکنندگان رؤیت شد، چند احتمال وجود دارد. اینجا هم همان احتمالات قابل ذکر است. یعنی هم در مورد کلمه «بعث» و هم در مورد کلمه «موت». در مورد کلمه بعث چهار احتمال و در مورد کلمه موت هم چهار می‌توانیم ذکر کنیم که قهراً چون اینها مقابل هم هستند، معنایشان هم یک معنای مقابله‌ای پیدا می‌کند. بهتر است احتمالاتی که در مورد کلمه موت وجود دارد را ذکر کنیم.

۱. معنای «موت»

در مورد کلمه «موت» چهار احتمال وجود دارد:

احتمال اول: همین معنای ظاهری موت است که عبارت از جدا شدن روح از بدن است؛ همین مرگی که مصطلح و متعارف است.

احتمال دوم: اینکه موت به معنای بیهوشی باشد؛ نظیر آنچه در داستان اصحاب کهف پیش آمد. اصحاب کهف دچار مرگ نشدند؛ بلکه به خواب فرو رفتند یا بیهوش شدند. اینجا از آن حالت تعبیر به موت شده، یعنی حالت بیهوشی.

احتمال سوم: مدهوشی یا غشوه یا خلسه؛ یک حالتی که در آن حالت کأن تجلی خداوند را با چشم دل دیدند؛ یعنی با چشم دل جمال خداوند را مشاهده کردند و این باعث شده بود که به حسب ظاهر حالت موت پیدا کنند. احتمالی که البته در بعضی از آیات قرآن هم برای آن نظیر دیده می‌شود؛ یعنی گاهی از خواب رفتن، خلسه، غشیه، تعبیر به موت می‌کنند در حالی که موت نیست. مثل «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَأْفِعُكَ إِلَيَّ»^۱؛ تعبیر به متوفی و اخذ که مثل موت است در اینجا به کار رفته، در حالی که موت حقیقی نیست.

احتمال چهارم: این است که موت به معنای جهالت و نادانی باشد؛ یعنی کسی که جاهل و نادان است، مثل میت است و هیچ فرقی با میت ندارد. لذا وقتی آگاهی و معرفت پیدا می‌کنند، تعبیر به احیا به کار می‌برند. این هم در قرآن نظیر دارد: «أَوْ مِنْ كَانِ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»^۲ آیا اینها مرده بودند و سپس ما اینها را زنده کردیم؟ این احیاء بعد الموت در اینجا مربوط به معنای جهل و علم است؛ ناآگاهی و آگاهی. لذا این احتمال هم اینجا وجود دارد که بعد از آن جهالت و آگاهی، خداوند می‌فرماید «ثم بعثناکم» ما شما را آگاهی دادیم، شما را آگاه کردیم.

احتمال دوم و چهارم در تفسیر روح المعانی^۳ ذکر شده است. احتمال سوم در تفسیر ملاصدرا ذکر شده است.^۴ احتمال اول هم که بسیاری از مفسرین آن را ذکر کرده‌اند و مطابق با معنای ظاهری لفظ موت است و مؤونه‌ای نمی‌خواهد؛ این لفظ در مورد مرگ حقیقی زیاد استعمال شده است.

۲. معنای «بعث»

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۵.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

۳. روح المعانی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۴. تفسیر ملاصدرا، ج ۳، ص ۴۱۶.

براساس همین احتمالات چهارگانه، در مورد بعث هم چهار احتمال وجود دارد.

احتمال اول: اگر مثلاً ما موت را به معنای مرگ حقیقی و جدا شدن روح از بدن دانستیم، بعث به معنای زنده شدن و احیاء حقیقی و بازگشت روح به بدن است.

احتمال دوم: اگر ما موت را به معنای دوم دانستیم، طبیعتاً بعث به معنای خروج از حالت غشیه و خلسه است؛ یعنی برگشت به حالت عادی؛ کسی که از حالت مدهوشی برمی‌گردد به حالت عادی و از آن خلسه خارج می‌شود.

احتمال سوم: اگر ما موت را به معنای ناآگاهی و نادانی دانستیم، قهراً بعثتاکم به معنای این است که ما شما را آگاه کردیم و شما را معرفت بخشیدیم بعد از آن جهالتی که به آن مبتلا بودید.

احتمال چهارم: اگر موت به معنای بیهوشی مثل داستان اصحاب کهف باشد، طبیعتاً بعث نسبت به آن حالت به معنای به‌هوش آمدن و هوشیار شدن است.

حق در مسئله

پس به طور کلی در مورد «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ» چهار احتمال جریان دارد. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، احتمال اول هم در مورد موت و هم در مورد بعث متعین است یا حداقل این است که رجحان دارد؛ چون:

اولاً: ظاهر از لفظ موت مادامی که قرینه‌ای برخلاف آن نباشد، مرگ حقیقی است؛ یعنی ظهور لفظ موت در این آیه اقتضا می‌کند که ما این را حمل بر معنای حقیقی کنیم. هر چه موت معنا شود، بعث هم به قرینه تقابل با آن باید همین معنا را برساند. پس اولاً مطابق ظاهر واژه موت است.

ثانیاً: حوادثی که نقل شده در قصص انبیا و در آیات دیگر و برخی روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده، همه مؤید این معناست که موت به معنای مرگ حقیقی و بعث هم به معنای احیا و زنده کردن است.

بنابراین احتمالات سه‌گانه دیگر خلاف ظاهر آیه است و ما قرینه‌ای نداریم که بخواهیم موت یا بعث را بر معنایی غیر از این حمل کنیم. بالاخره ما باید یک قرینه‌ای داشته باشیم تا موت را از ظاهرش برگردانیم به بیهوشی یا جهل یا مثلاً حالت خلسه و غشیه و غشوه. ما هیچ قرینه‌ای برخلاف این نداریم.

لذا مجموعاً به نظر می‌رسد که «ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ» به همین معناست که اشاره کردیم، که ما بعد از اینکه شما هلاک شدید و مردید، شما را دوباره زنده کردیم.

ب: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

اما «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» معنایش معلوم است؛ می‌فرماید ما شما را بعد از تقاضای رؤیت و درخواست دیدن به چشم سر که بسیار نامعقول بود، گرفتار صاعقه کردیم و شما هلاک شدید و دوباره شما را زنده کردیم؛ این همه برای این بود که شما شکر خداوند را به جا بیاورید. این نیاز به شکر دارد؛ یک چنین کار بزرگی حتماً باید شکر داشته باشد.

یک بحث این است که این شکر آیا فقط نسبت به احیاء بعد الموت است؟ یعنی خدا می‌خواهد بفرماید که ما شما را زنده

کردیم که شکر کنید یا اینکه منظور این است که به شما نعمت‌هایی عطا کردیم که شما نسبت به آنها کفر ورزیدید و سرانجام هلاک شدید، اما الان که شما را باز می‌گردانیم، باید نسبت به همه آنها شاکر باشید. پس امر دایر است بین اینکه شکر فقط به خاطر نعمت احیا بعد الموت باشد یا به خاطر همه نعمت‌ها؛ ظاهر این است که خداوند کآن می‌خواهد بفرماید این آخرین رفتار شما، شما را مستحق مرگ قرار داد اما ما شما را برگرداندیم تا همه نعمت‌های خدا را شکر کنید؛ تمام نعمت‌هایی که پیش از این برشمرده است. در این چند آیه اخیر، چند نعمت ذکر شد؛ اینجا اشاره به همان نعمت‌ها دارد.

سؤال:

استاد: این را من عرض کردم؛ آنجا اولاً جنس این تقاضا با آن تقاضا فرق دارد؛ درست است هر دو درخواست رؤیت است اما این درخواست معقول است و آن نامعقول است. رؤیتی که حضرت موسی تقاضا کرده، یحتمل برای این بوده که نظر درخواست‌کنندگان را به خداوند منتقل کند؛ ... آنها به موسی می‌گفتند ما باید خدای تو را ببینیم؛ لکن حضرت موسی در مقام انتقال این تقاضا، آن هم در مقام تعلیم به آنان و اینکه چنین چیزی ممکن نیست و آنها بفهمند که موسی چنین خواسته آنها را بیان کرده اما امکان تحقق ندارد، این چنین درخواست کرد. پس یک جهت این است که گویا حضرت موسی در واقع خودش نمی‌خواست خدا را ببیند، بلکه آنچه را که آنها خواسته‌اند بودند را انتقال بدهد؛ لذا خداوند می‌فرماید «لن ترانی» هرگز من را نمی‌بینی. ... مسلماً جنس این دو درخواست فرق می‌کند؛ موسی نبی خدا بود، می‌دانست که رؤیت خدا آنگونه که آنها می‌خواهند در مورد خدا تحقق ندارد. ... آن توبه، هم توبه و انابه از بیهوشی و غفلت و نسیان نبود، قبلاً یک بحثی داشتیم که آیا اینجا موسی (ع) به واسطه این ماجرا بیهوش شد یا مدهوش؟ تقاضای توبه با بیهوشی می‌سازد و نه مدهوشی؛ لذا گفتیم یکی از قرینه‌هایی که برخی به آن استناد می‌کنند و می‌گویند موت باید حمل بر بیهوشی شود، همین توبه است؛ چون مدهوشی توبه نمی‌خواهد؛ اینکه در یک حالتی مثل حالت پیامبر (ص) در هنگام نزول وحی واقع شود، این توبه نمی‌خواهد؛ البته ما پاسخ دادیم و گفتیم این بیهوشی نیست؛ وقتی خداوند بر موسی تجلی کرد، آن تجلی کوه را زیر و رو کرد و موسی را در حالت مدهوشی برد. این خود نشان می‌دهد که تحمل موسی از تحمل کوه هم بیشتر بوده است. «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا» قرآن بر قلب پیامبر (ص) نازل می‌شود اما قلب او را متلاشی نمی‌کند، اما کوه را متلاشی می‌کند. این حاکی از ظرفیت نبی خداوند است.

«والحمد لله رب العالمين»